

ناخوش اوازی میانک یلند قرآن خواندی صاحب دی برو بکشد
 وگویی ترا مشاهیر بخوان و طیفه درها که ترا ماه می دهد چند نیست
 گفت هیچ کس نیست پس این زنت شود جزای دهنی گفت از همه خندان خوام
 گفت از همه خندان **بیت** کز تو قرآن برین خطه خیمه ای نظر بره الا سکه
 خوانی **بیت** بر روی مسلمانان خوشنالا صیاح رونق السیف ماؤه وحسنه
 ومنه رونق الفصحی و غیره **باب پنجم در عشق و جوانی** عشق قوا الحیة
 و هی ای الحیة ترا در افق اراده و قیل و جوار طویل بلاتیل و قیل المیل الملام بالعب
 العانی و یقال هو فتنه تو معنی الفتو آدم من المراد و قیل الحیة لا یکن تعزینها الا حیز
 و الا برسم و انما یعرفها من ذمها هذا و فی حد الشیاب من الاوراک الی س
 و نثین ثم بعد که کلماته از نسیب نم بعد که شیخ **بیت حکایت حسن** بنده ای
 گفتند سلطان محمود را چون بنده صاحب جمال دارد که هر یکی بربح ای فریب
 جهان اند جلوه است که با هیچ کس از ایشان میباید و جنتی ندارد که با ایاز
 او را زبانه می نسیب است کنت در جواب هر چه در دل فرود آید در دیده
 کلو نایب **بیت** خوشی هر که سلطان مرید او باشد که هر چه بکند بکند با مشهور
 و آنک را ببارد **بیت** بیند از آن که کشی از خیل خانه تنو از ده مضارع عنقی
 من نواختن و الخیل را الاصل العوسان جمع فارس و اراهیم کما بلای عت
قطعه کسی بدیده انکار که نگاه کند نشان صورت یوسف **بیت**
 بنا خوی های بدیده و بیضه و بقباچ فقول نشان صورت بالا ضافه
 مفعول مقدم له بعد یعنی آنکس در بدشت انش بنا خوی و کر یک **بیت**
 ارادت کلمه کنده آن کسی در دیوه فرشته ای شن ناید چشم کروی
 یعنی آن دیو در نظر ارادت همچو یک فرشته ناید که چشم کروی دارد فکر

شرح المواقف الکبریة بتخفيف الراوی الملائمة المبرون و هم هنا یقار
 بتتید الراد للموزن **حکایت** کونید خواجده را بنده نادار الحس بود یقال
 فلان نادار الحس است اذا فاق الخیال و باوی بر حسین مودت و درایت
 نظری داشت با یکی از دوستان گفت در بیخ کران بنده من با حسین
 حسن و شما یکه که دارد زبان درازی ای اوب نبود که گفت ای برادر چو
 اقرار دوستی کردی توقع خدمت مندا که چون و معشوقه در میان آمد
 ما کن و مملو که بر خاست و سخن نغوان مالک و مملو که زایل نمی شود بلکه
 منعکس می شود و هو المناسب للیبس الا ان اعین قول **قطعه**
 خواجده با بنده بری رخصت **بیت** ان عظیم فخره و المهور و قیمة تحقیق رضا فیه
 بعشر حاکم است فیز که چو در آید بیاری و حنوده **بیت** چه بکند که چو ای مثل
 خواجده ناز کند و این خواجده اجاشد بار را چون بنده ای بختی المولود علی الجور
 و اللال کالعبد الصابر علی المشاق **حکایت** با ساری را دیدم بخت خشن
 کرفن رو مینملا شده و از ریش از برده بر ملاضنه الخ الاغصاة **بیت** که
 ملامت و غلبت کشیدنی فی فی النجاج الشرام الش الدائم و العذاب
 قال الله سبحانه عذابها کان غراما ثم انک تصبان مکره فی القمان هو الا شتیاق
 فی العشق و کعین **قطعه** کونید کلمه زاهدت دست و بر خود برین
بیت بریم های یوسف برین با السیف لصار بعد از تو ملاذ و میجالی نیست
 الملاذ و الملیح بنا کاه فقول ملجی عطف تعریف فی اقل جمله هم در تو کریم ازین
 اگر کریمیم و قیل ان در همنا بمعنی البلب ای ان فرشت فلا افر الالباب
 ملاعشش کردم و کتمه عقل نیست **بیت** رخصت کردی که شش نیست
 غالب از زمان بگذشت ای الا التفکر و صرفت و کنت **بیت** که صدی

Copyrighted by King Fahd University